

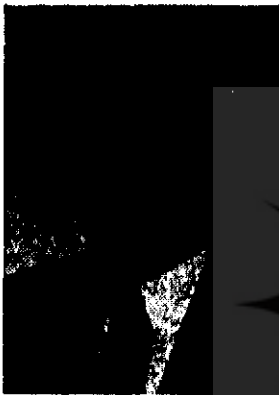
کانون وکلای

شماره ۸۸

بهمن - اسفند ۱۳۴۲

سال شانزدهم

ابراهیم مهدوی
Ebrahim Mahdavi



قوانین اجتماعی باید انسانی بوده و جنبه تعلیم و ارشاد داشته باشد

علمای حقوق و متبحرین در علوم اجتماعی مقدمات و اصولی را که علل پیدایش آنها هنوز هم مورد مطالعه قرار نگرفته است و صحت و درستی آنها هنوز مشکوک است به عنوان اصول مسلم عقلانی در کتب و رسائل خودشان ذکر کرده و از آنها نتیجه میگیرند که منافع مردم با یکدیگر تضاد و تزاخم دارد و برای جلوگیری از این تضادها باید قوانین وضع گردد و خصومتها مطابق آنها حل بشود و متخلفین و گناهکاران تنبیه و مجازات گردند و آن مقدمات کذائی عبارتند از:

- ۱ - خواستها و امیال و آرزوهای انسانها مثل و نظیر همنند.
- ۲ - ملاذها و نعمتها و وسایل راحتی و سعادت در دنیای بشریت محدود است. بنا بر دو مقدمه فوق چون خواستها و تمایلات همه مردم نظیر یکدیگر است و یکنوع وسیله زندگی مورد نیاز و تمایل عموم آنها است و از نظر اینکه وسایل زندگی و سعادت نیز محدود است و تمایلات همه مردم را اقناع و اشباع نمی کند لذا یک وسیله زندگی خوب مورد توجه همه است که بر سر تصرف آن با هم دیگر مبارزه خواهند کرد با این ترتیب اختلاف و تضاد و تزاخم لازمه زندگی بشری است و جهت رفع عاقلانه اختلافات به نظامات و قوانین دقیق و سرعوب کننده محتاج خواهیم بود.

با این ترتیب از دو مقدمه فوق الاشعار نتیجه میگیرند که منافع انسانها اصطکاک و تضاد دارد که منتهی به بروز خصومتها و منازعات میشود و حل این منازعات یا باید با توسل بزور و قدرت بعمل آید که لازمه آن اینست که همیشه زورمندان موفق و کامیاب گردند و یا اینکه توسط وضع قوانین و مقررات دقیق و چون قانون قوی و ناتوان نمی شناسد لذا

دانشمندان و راهنمایان بشریت راه دوم را بزعم خودشان جهت حل اختلافات ناشیه از تضاد منافع انتخاب کرده و در جامعه‌ها و کشورها قوانین خاصی برای تعیین روابط مردم وضع گردیده که توسط مراجع مربوطه اجرا می‌گردد.

بنا به مراتب فلسفه وجودی قوانین مدنی و جزائی در نظر دانشمندان حقوق حل و فصل اختلافات و منازعات ناشیه از اصطکاک منافع است که آنهم معلول دو مقدمه فوق‌الذکر (تشابه خواست‌ها و امیال مردم و محدود بودن وسایل سعادت) میباشد.

بنا بر آنچه که گفته شد حاصل عقیده دانشمندان در مورد لزوم قوانین آمره و تعیینیه این است که چون انسانها خواست‌ها و امیال مشابه دارند و یک وسیله زندگی خوب مورد تمایل و خواست همه است و این وسایل هم بعدی نیست تمایلات همه را اشباع و ارضاء نماید قهراً بر سر تصرف وسایل مذکور فیما بین مردم تصادماتی رخ میدهد و این تصادمات باید بطریق عاقلانه و عادلانه حل گردد و این طریق همانا وضع و اجرای قوانین تعیینیه و آمره دقیق است که روابط مردم را در تحت نظم و قاعده قرار داده و از هرج و مرج جلوگیری نماید.

ولیکن بعقیده این جانب دو مقدمه مذکوره و نتیجه گیری قهری از آن‌ها مبنی بر اشتباه و طبعاً فلسفه وجودی قوانین نیز مذکور نخواهد بود زیرا بعقیده این جانب اصولاً افراد انسانها بهیچوجه تضاد منافع ندارند بلکه منافع آنها در مقام استحصال کاملاً مشترک بوده بهم وابستگی و ارتباط دارد و منفعت یک نفر و یا افراد موجب تقویت و اکثر آوصول منافع دیگران است و این انسانه مشهور تضاد و تزاخم منافع انسانها که متأسفانه همه حقوق دانان مانند یک موضوع و اصل حقوقی مسلم آنرا قبول کرده اند حقیقت ندارد بلکه تمام افراد انسانها با هم دیگر اشتراک منافع دارند و سود واقعی یکی درباره دیگران نیز حسن اثر دارد و سود و مصلحت واقعی هیچ کس تضاد با نفع واقعی دیگران ندارد برای اثبات و ایضاح این مطلب نکات زیر را مورد توجه و بحث قرار میدهم.

- ۱ - سود و یا زیان واقعی انسان اجتماعی که جزء خانواده بشری است چیست؟
- ۲ - خواست‌ها و امیال و افکار و آرزوهای انسانها شبیه و نظیر همدیگر یانه؟
- ۳ - آیا نعمت‌ها و وسایل راحتی و سعادت در دنیای بشری کم و نا کافی است؟ و آیا کره زمین برای زندگی اولاد آدم کوچک است؟
- ۴ - کارهای دستگاه آفرینش بدون فکر و بدون تصور مقدمه و نتیجه است و یا اینکه مبنی بر حکمت میباشد؟
- ۵ - فواید و منافع کارهای مفید فقط بمتصدیان و عاملین آنها عاید است و یا اینکه افراد دیگر هم از آنها منتفع می‌گردند؟
- ۶ - علاقه باحسان و میل به نیکی کردن بدیگران و عشق بجناب توجه و تحسین آنها جزء غرایز فطری تمام افراد عادی بشر نیست؟
- ۷ - آیا فرض اجتماعی بودن همه انسانها با فرض تضاد و اختلاف منافعشان قابل جمع است؟

بحث اول

نفع اصطلاحی عبارت است از افزایش حاصله بر سرمایه اولی یک کاسب و یا تاجر و هر صاحب حرفه و صنعت و نفع معنوی و حقیقی عبارت است از نیل بصلاح و حصول مطلوب از طریق صحیح و مشروع بنا بر این بمطلق افزایش حاصله بر سرمایه اولی بهر راه و طریقی که بدست آمده و حاصل شده باشد ممکن است که نفع اصطلاحی صدق کند ولیکن بطور قطع نفع واقعی بآن صدق نمی کند.

و بعبارت دیگر ممکن است شخصی از طریق کلاهبرداری و یا از راه معاملات نامشروع و یا غیر مجاز به میزان سرمایه اولی خود بیافزاید باین افزایش هر چند سود و نفع اصطلاحی صادق است ولی نفع واقعی و بمعنی مصلحت واقعی یک انسان اجتماعی صادق نیست زیرا صحیح است که شخص مذکور به سرمایه مادی خود افزوده است ولیکن افزودن بطریق مذکور بمصلحت و منفعت واقعی او نبوده زیرا چیزیکه او در برابر افزایش مادی مذکور از اعتبارات معنوی خود از دست داده و حداقل در نزد وجدان انسانی خودش حقیر و کوچک شده است خیلی بیش تر از آن میباشد و این کارها بضرر اجتماع و خود او هم که عضو اجتماع بوده و در نفع و ضرر آن شریک است میباشد.

بنا بآنچه که بیان شد منافع و مصالح واقعی انسان اجتماعی عبارت خواهد بود از موفقیت نیل بمطلوب مشروع از طریق شرعی و این منافع و مصالح در هیچ موقعی و در تحت هیچ شرطی با منافع و مصالح دیگران تماس و اصطکاک پیدا نمی کند.

بحث دوم

جواب سؤال دوم بعقیده این جانب منفی است زیرا هر چند که بر حسب ظاهر و بر طبق نظر سطحی ممکن است تصور شود که امیال و آرزوها و افکار و خواست ها و منطق افراد بشر شبیه و نظیر یکدیگر است و یک نوع وسیله زندگی که مورد تمایل و علاقه یک فرد است عیناً مورد میل و خواست دیگران نیز میباشد ولیکن هر گاه با نظری عمیق افکار و تمایلات و منطق و طرز قضاوت اشخاص و افراد بشر را مورد مطالعه قرار دهیم فوراً با اشتباه بودن تصور فوق پی برده و توجه میکنیم باینکه نه فقط تمایلات و خواست های آنها نظیر و مثل هم نیست بعکس کاملاً با یکدیگر تفاوت و اختلاف دارد و هیچ دو انسانی یک جور فکر نمی کنند.

و همانگونه که صورتهای و قیافهها و رنگهای فرزندان آدم با هم فرق دارد و هیچ دو نفری پیدا نمی شوند ولو دو قلو هم باشند کاملاً در تمام جهات و خصوصیات با همدیگر مطابق و برابر و یکی باشند همینطور است افکار و خواست ها و روحیات و منطق مردم کس از حیث جهات مذکوره هیچ دو نفری پیدا نمی شوند که با همدیگر مطابق و نظیر بوده و در همه جهات فوق الذکر مثل هم باشند.

از اینجا است انسان ناچار میشود در برابر عظمت خالق عالم و آفریدگار بزرگ

سرتعظیم فرود آورد چه با اینکه همه افراد بشر از حیث ساده و شکل ساختمانی بدنی و نیز از جهت نحوه تولد یک جورند یعنی عموماً از مثنی گوشت و پوست و استخوان و عروق و شریان و عضلات تشکیل و همه دارای دو دست - دو پا - دو چشم و دو گوش ، دو ابرو و مژگان ، بینی ، دهان ، دندان ، لب و غیره میباشند و همه از نزدیکی خاص پدر و مادر و در مدت معین بوجود میآیند و تغذیه همه از یکنوع مواد خوراکی است معهداً و با تمام این اتحادها هیچ دو فردی نیست که در تمام جهات نظیر و شبیه یکدیگر باشند و این همه افراد انسانی و ماشین های ساخته شده از یکنوع مواد اولیه و در یک کارخانه هر یک دارای یکنوع شخصیت و خصوصیتی است که دیگران فاقد آنست .

بله بقول مردم عادی جان کلام همین جااست و شاهکار بزرگ آفرینش همین قدرت عظیم است و اگر کارخانه آدم سازی خدا هم مانند کارخانه ماشین سازی فلان شخص بود آنوقت این آدم ها با وجود تعدد ظاهری یکی بودند و زندگی انسانی وجود نداشت چه این ماشین ها عموماً یک جور فکر میکردند و یک میزان وسیله محرکه لازم داشتند و بالاخره سر هم میریختند و نابود می شدند و اگر اختلاف و تعدد و تفاوت شخصیت از حیث افکار و منطق و تمایل نبود زندگی انسانی اسکان پذیر نبود و این اختلاف و تعدد مذکور است که یک نظم خاص و قابل توجه و تقدیس و در عین حال حیرت آور بدنای انسانها داده است .

این اختلاف و تعدد شخصیت فکر و منطقی و تمایلی در ساده ترین حرکات مردم که بظاهر نظیر هم تصور میشود خودنمایی می کند و بایک دقت کم آنرا درک می کنیم . دو پیاده در پهلوی هم یک فاصله چند کیلومتری را طی می کنند راه رفتن هر یک وضع خاص و شخصیت مخصوصی دارد که ابدأ شبیه براه رفتن دیگری نیست .

دو خلبان هواپیما فاصله معینی را در پهلوی هم پرواز می کنند پرواز هر یک از آنها شخصیت مخصوصی دارد . دو نفر آواز خوان یک شعرو یا یک تصنیف را در یک آهنگ می خوانند خواندن هر یک از آنها وضع معین و مخصوصی دارد و کاملاً شناخته میشود .

دو نفر نویسنده از یک نوشته رو نوشت بر میدارند و اینها در یک مدرسه درس خوانده و در نزدیک معلم نوشتن را یاد گرفته اند و هر دو با قلم مثلاً پارکر می نویسند و لسی خطوط هر یک خصوصیت و شخصیت جداگانه ای دارد که از همدیگر کاملاً ممتاز و مشخص است .

و حال آنکه دو جیب و یا اتومبیل ساخته شده از یک کارخانه با هم دیگر هیچ گونه فرق و یا تمایزی ندارند و رنگهای محسوس هم تعداد زیادی ندارد و صاحبان کارخانه ها این مصنوعات را بوسیله شماره از همدیگر جدا می کنند .

و بالاخره با اینکه افراد انسانها از یکنوع مواد اولیه خلق شده و عموماً یکنوع اعضاء و جوارح دارند هر یک دارای شخصیت مخصوص و ممتاز میباشند که کاملاً و از هر حیث از دیگران جداست و این اختلاف و تعدد شخصیت در افراد انسان بقدری زیاد است که بجرئت و قاطعیت می توان گفت از ابتدای خلقت بشری تا باسروز هیچ دو انسانی که از حیث شخصیت نظیر و کاملاً مثل هم باشد بوجود نیامده است .

و همین اختلاف امتیاز است که زندگی انسانی را در دنیا ممکن ساخته است و در عین حال که همه در راه زندگی طی طریق می کنند مزاحم یکدیگر نیستند و گوئی مطلوب هر یک فرسنگ ها با مطلوب دیگری فاصله دارد و آنها، یک سعی می کنند دنیای انسانیت را بدنیای ماشین تبدیل کنند سخت در اشتباه هستند و آهن سرد می کوبند و با قدرت لایزال خداوند و اسرار عظیم خلقت معارضه می کنند دیر یا زود با شتاب خودشان پی میبرند و راست است که اینها سعی دارند دانش مادی را جلو بیاورند و باین وسیله مردم را از عقل و معنویات دور سازند ولی کوشش آنها بی حاصل است تمام دنیا مصنوع و مخلوق آفرینش است و مادی و معنوی ندارد و بهمان مادیات هم هر قدر دست بزنیم و در وضع خلقت و خواص آنها دقیق شویم ما را بدنیائی از اسرار فرو میبرد در دریای حیرت غرق و بی خود می سازد.

مثل اینکه از مرحله دور افتاده ایم چه بحث در این بود که امیال و آرزوها و افکار و منطقی انسانها در عین حال که در بادی امر تصور میشود شبیه و نظیر همدیگر تفاوت و تمایز کلی دارد.

و همانگونه که با وجود اتحاد مواد اولیه و طرز و نحوه خلقت و ساختمان بدنی و اعضاء و جوارح از حیث رنگ و شخصیت همه از یکدیگر جدا بوده و فرق کلی دارند همینطور افکار و امیال و خواستها و شهوات و منطقی و نحوه و تضاد آنها با هم اختلاف دارد و اگر وسیله ای وجود داشت که افکار و تخیلات و آرزوها و آمال و منطقی و استدالات اشخاص را نمایش دهد ما در این وسیله اشکال و ألوان مختلف و صور متمایز بسیاری میدیدیم که بهیچوجه بهمدیگر شبیه نیستند.

و اختلاف مذکور رکن اساسی امکان بقاء نوع انسان است و اگر وجود نداشت زندگی اجتماعی بشری امکان پذیر نمی شد چه در آن صورت همه یک جور فکر میکردند یک نوع منطقی داشتند - یک نحوه تضاد میکردند - همه یک نوع زندگی را دوست میداشتند همه پی یک کسب و کار میرفتند ، همه یک نوع خوراک ، یک نوع پوشاک ، یک نوع دانش دوست میداشتند ، و همه در یکوقت می خوابیدند و در یک وقت بیدار میشدند در یک وقت به خیابان و بازار و سایر اماکن میرفتند و حال خودتان فکر کنید که در چنین وضعی زندگی چه صورتی داشت.

همین اختلاف افکار و منطقی و تمایل و تعدد شخصیتها است که زندگی اجتماعی را برای ما اولاد آدم آسان و راحت ساخته و از تراحم و تضاد و بالاخره توارد اراده ها و تمایلات بر روی یک کار و یا یک مطلوب جلوگیری نموده است.

و تمایز و اختلاف شخصیت انسانها از حیث افکار و منطقی و ذوق خیلی بیشتر از تمایز و تفاوت آنها از حیث صورت و قیافه است زیرا از حیث قیافه افراد مردم تقریباً شبیه یکدیگرند و هر بیننده می تواند تضاد آنها از یک خانواده و جنس هستند ولی تمایز و افتراق از حیث افکار و خواستها و منطقی طوری زیاد و شدید است که بعضاً دیده میشود که دو نفر اصولاً شباهتی بهم ندارند و کاملاً متضاد میباشند گوئی بهیچوجه وجه مشترک با هم نداشته و ندارند.

و اختلاف مذکور در امور دینی و مذهبی و اعتقادات و خدانشناسی هم کاملاً محسوس است و هیچ دوفنری که موحد و خدا شناسند برای اثبات عقیده خود یکنوع فکر و یک جور منطق ندارد و همه افراد مؤمن جهت اثبات درستی ایمان خود استدلال و منطق مخصوصی دارند و با اینکه پیروان یک دین بوده و یک خدا دارند مع هذا دلایل و منطق هر یک جداگانه و خاص است از اینجا است که گفته اند (الطریق الی الله بعدد رؤس الخلائق) راهها بسوی خدانشناسی به تعداد مخلوقات است و هر چند که بظاهر همه مردم بی کاری میروند و هر یک مقصودی را تعقیب می کنند و حرکات ظاهری آنها نظیر هم است ولیکن از حیث منطق و تکریکه آنها را وادار بحرکت می کند ابدأ دوفنر بهم شباهت ندارد و محرک هر یک یکنوع منصف و استدلال مخصوصی است.

بنا بر مراتب دعوی اینکه تمایلات و خواست های افراد بشر شبیه و نظیر هم میباشد یک ادعای واهی و مبنی بر ظاهر بینی و سادگی است چه اگر این ادعا صحیح بود بطوریکه شرح دادیم زندگی اجتماعی فرزندان آدم غیر قابل دوام میشد و چون یکی از دلایل عقیده باینکه منافع انسانها با هم تضاد دارد ادعای مذکور است بنابراین بطلان آن ملازمه با عدم صحت این عقیده دارد.

بحث سوم

پاسخ سؤال سوم نیز منفی است زیرا دلیل دعوی اینکه نعمت های دنیای انسانها و وسایل رفاه زندگی محدود و ناکافی است اینست که کره زمین برای زندگی اولاد آدم کوچک است و این ادعا کاملاً باطل و بی اساس است چه بفرض بتوان قبول کرد که ممکن است روزی برسد که کره مذکور برای سکونت و زندگی ابناء بشر کفایت نکند مسلماً تا امروز نه فقط کافی بوده بلکه زیادی هم داشته است.

و بشر تا کنون بهمه نقاط قابل زندگی و سکونت زمین دست نیافته است بنا بر این وسایل و نعمت های سعادت بخش در آن بعد کافی بوده است و اگر چند دانشمند کوتاه نظر میترسند که روزی زمین بنوع انسان کوچک و ناکافی باشد فقط نسبت باینده است و الان نسبت بگذشته و حال هیچ کس نگفته است که غیر کافی بوده و یا هست.

بحث چهارم

از ملاحظه وضع آفرینش موجودات و نظم کامل و مخصوص دنیای هستی مسلم است که دستگاه آفرینش بطور بسیار دقیق همه جهات و طرق و رموز لازم را در تمام موجودات به حسب استعداد و احتیاج آنها رعایت نموده است و همه دارای همان وسائلی هستند که باید داشته باشند.

و در مورد خلق انسانها نیز این ترتیب بکمال وضوح رعایت شده و کلیه احتیاجات زندگی آنها مورد توجه بوده و همه جهات زندگی و رموز نشو و ارتقاء را بطور فطری و براه نمائی غرایز طبیعی بآنها آموخته است و آفریدگار بزرگ و استاد ازل تمام رموز را که در ادامه حیات بانسانها لازم و ضروری بوده یاد داده است و او ابدأ اشتباه نکرده و نخواهد کرد و در

کارگاه عظیم و دقیق او نقصی وجود ندارد و یک چنین دستگاه دقیق انسانها را اجتماعی و مدنی آفریده است و راه این زندگی را بآنها نشان داده و وسیله زندگی را در مراحل موجودیت آنها در اختیارشان قرار داده است.

انسان وقتی نطفه و جنین است محل امنی دارد که راه زندگی را در آن جا بخوبی و بطور طبیعی بلد است و با استفاده از این طریق به نشو و نما می دهد و وقتی طفل است باز هم میدانند که چه نحو زندگی کند و وقتی بزرگتر میشود از مشاعر دیگر استفاده کرده و نیازمندیهای حیاتی خود را فراهم می سازد و چون اجتماعی است و وجود و هستی دیگران نیز برای زندگی او لازم است لذا سعی میکند در طریق تأمین نیازمندیهای خودش مزاحم دیگران نشود.

آفریدگار بزرگ بانسان آموخته است که زندگی و راحتیش کاملاً وابسته به راحتی و زندگی دیگران است لذا در همان اوان طفولیت که ما خیال میکنیم مشاعرش کامل نشده وقتی احساس می کند تنها است ناراحت میشود و همانگونه که از نبود غذا نالان میشود، همینطور از احساس تنهایی ناراحت میگردد چه او بطور فطری میدانند که زندگی برایش بدون وجود دیگران امکان ندارد و با احساس تنهایی وحشت می کند و دنبال یک فرد انسان و هم نوع میگردد.

وانسانهای بزرگ و بالغ نیز همین حال را دارند و آنها نیز باین نکته بزرگ توجه دارند که زندگی بدون دیگران برایشان ممکن نیست و لذا بجائی متوجه میشوند که در آنجا انسانهای دیگری هم وجود داشته باشند تا بتوانند از آنها در طریق حیات کمک بگیرند و استفاده کنند.

و افراد بالغ نیز بطور طبیعی میدانند که وجود انسانهای دیگر نه تنها مغل زندگی و آسایش آنها نمی باشند، بلکه زندگی راحت بدون وجود دیگران امکان پذیر نیست.

و این مطلب خوشبختانه خیال نیست بلکه واقعیت دارد و انسانها در ادامه زندگی کاملاً بهمدیگر احتیاج دارند و افراد انسان همانگونه که بخانه و کاشانه و غذا و لباس و سایر وسایل زندگی محتاج است بوجود افراد دیگر نیز قویاً احتیاج دارد.

فرض کنید همه شهر تهران با کلیه نعمت ها و وسایل موجود در آن مال شما است ولی هیچ انسانی غیر از شما در آن زندگی نمی کند و بعکس در بالای کوه دماوند دو نفر انسان در کمال عسرت و فقدان وسایل خوب زندگی می کنند مسلماً شما این تهران کذائی را ترک می کنید و خودتانرا در آن دامنه کوه بدون نفر انسان و هم نوع خودتان می رسانید و زندگی سخت در جوار آنها را بزندگی مجلل تهران ترجیح میدهید و از همه نعمت های این شهر بزرگ و مجلل صرف نظر می نمائید.

بنا بآنچه که گفته شد معلوم میگردد که نه فقط انسانها تضاد منافع ندارند بلکه وجود و حیات آنها کاملاً به همدیگر وابستگی دارد و این وابستگی را همه افراد بطور طبیعی درک کرده و از آن کاملاً آگاه میباشند.

بحث پنجم

در دنیا هیچ کار و حرفه مشروعی وجود ندارد که از ثمره و نتایج آن فقط عامل آن کار و یا صاحب آن حرفه استفاده کند بلکه همه مردم یک کشور و بلکه همه کشورها با اینکه ظاهراً برای خود و به نفع خودشان کار میکنند و همه صاحبان حرف و صنعت گران که بظاهر برای تأمین منافع خودشان فعالیت می کنند وای واقعاً محصول و فرآورده کار و حرفه آنها برای همه مردم است و مورد استفاده عموم میباشد.

توضیح مطلب اینکه چون احتیاجات و نیازمندیهای افراد انسان زیاد و گوناگون است و هیچ فرد و خانواده ای قادر نیست که به تنهایی همه نیازمندیهای زندگی خود را شخصاً تهیه و تأمین کند لذا مردم یک کشور و یا همه کشورها بانواع مشاغل و حرف اشتغال پیدا می کنند و هر فرد و یا جمعی یکنوع و یا یک قسمت از مایحتاج زندگی را تهیه می کنند و مازاد نتیجه کار خودشان را با مازاد نتیجه کار دیگری مستقیماً و یا بطور غیرمستقیم و توسط ایادی مخصوص تعویض می کنند و وسایل زندگی را فراهم می سازند و این وضع راحت برای همه فراهم میگردد.

بنابراین با اینکه همه مردم دنیای زمین برای خودشان کار و فعالیت می کنند در عین حال کارگر دیگران میباشد و نیازمندیهای آنها را تهیه نموده و در دسترسشان میگذارند.

کشاورز برای خودش کاری کند و مواد خوراکی از غلات و حبوبات و دام تولید می نماید ولی در واقع قسمت اعظم از کالاهای مرقوم را برای مصرف دیگران تولید می نماید.

و با این ترتیب همه مردم برای همه کار و فعالیت می کنند و همه از یکدیگر هم سود میبرند و هم بهمدیگر سود میرسانند و چون این مطلب بسیار واضح و روشن است و همه مردم و افراد عادی و حتی اطفال معیزهم آنها بدستی درک میکنند مادیگر نیازی باقامه دلیل دیگری بر بی اعتباری و بدون مبنا بودن فکر اینکه منافع و مصالح مردم با یکدیگر تعارض دارد و اضطکاک پیدا می کند نداریم زیرا از مقدمه مذکور بطور روشن این نتیجه بدست آمد که تمام مردم و کسانی که کاری در اجتماع بشری انجام میدهند بخودشان و دیگران خدمت می کنند و بالاخره همه انسانها از همدیگر منتفع میگردند و بهم دیگر نفع میرسانند و زندگی همه وابسته بزندگی دیگران است و هیچ فرد عادی و معمولی وجود ندارد که نفعش ب دیگران نرسد و سودی از آنها نبرد.

بحث ششم

دستگاه آفرینش همانطور که بیان شد دستگاه بسیار دقیق میباشد که در مورد خلق و ایجاد کوچکترین و حقیرترین موجودات و دقیقترین نکته ها و رموز را رعایت کرده و همه جهات و جوانب کار را ملاحظه نموده و کلیه احتیاجات و نیازمندیهای حیاتی تمام مخلوقات خودش

را در ضمن خلق و ایجاد آنها مورد توجه قرار داده و راهنماهای زندگی را بطور فطری و طبیعی بصورت صفات و سلکات و غرایز فطری بآنها اعطا نموده است.

و در مورد خلق انسانها با اینکه ساختمان وجود آنها را مدنی و اجتماعی آفریده و حتماً باید بطور اجتماع و با استفاده از نیروی فکری ویدی خود و دیگران زندگی کنند و کمک و مساعدت یکدیگر به حیات نوعی خود ادامه داده و پیشرفت نمایند مع هذا برای اینکه محیط زندگی انسانها کاملاً مصفا و عاری از هرگونه کدورت و ناراحتی باشد علاوه بر غرایز دیگر یک غریزه بسیار عالی و ارزنده و مفید دیگری که در اغلب موجودات زنده وجود ندارد در فطرت و طبیعت انسانها قرار داده است و آنها در عین حال که بر طبق اقتضای فطرت اولیه خود دارای غریزه میل باحسان و عشق و علاقه به نیکی در حق دیگران میباشند بر حسب همین طبیعت و فطرت اولیه از هرگونه احساسات و افکار بدخواهانه و شرارت بار مبری میباشند.

آری دستگاه بزرگ خلقت بد و شرور نیافریده است و حتی آن افرادیکه بنظر ما بدخواه و بدکاره و شرور می نمایند خودشان در باره خود به بدی قضاوت نمی کنند و در عین حال که به نظر دیگران به فجیع ترین جنایات دست میزنند باز هم خودشانرا نیکوکار و خیرخواه و مفید میدانند و برای اعمال بد خودشان محسنات و مرجحات قائل میشوند.

این افراد نادر و غیر عادی و منحرف هم عاطفه میل باحسان و نیکی و کمک - بدیگران را دارند نهایت در اثر پیش آمدها و حوادث و اوضاع و احوال محیط و صدها علل دیگر در تشخیص مصداق خوبی و بدی دچار اشتباه شده اند و الا امکان ندارد انسانی عملی را بد و عیب بداند و مع هذا بان دست بزند چه اعمال و افعال ارادی ناشی از اراده است و اراده به اقدام کاری بعد از مقدماتی در انسان حاصل میگردد و این مقدمات عبارتند از اول تذکر آن کار دوم فکر سود و زیان آن سوم پس از اینکه از نظر انسان سود کار مورد نظر بیشتر شد یعنی جهات مرجع اش چربید میل بانجام آن ایجاد میگردد و سپس مغز فرمان بانجام آن صادر میکند که از این فرمان ما باراده تعبیر کردیم پس کاربرد را انسان مرتکب نمی شود.

با این ترتیب از نظر اینکه آفریدگار انسانها را طبعاً ما میل باحسان و نیکی و نیکوکاری و دوستی و معاونت بدیگران آفریده است و در فطرت انسانها هیچ گونه بدی و بدخواهی وجود ندارد در این صورت فکر و اندیشه تضاد منافع و تزاخم و تعارض در زندگی درباره آنها منطبق درستی ندارد.

بحث هفتم

جواب سؤال هفتم منفی است یعنی فرض اجتماعی بودن انسانها با فرض اینکه - آنها اختلاف و تضاد منافع دارند قابل جمع نیست زیرا دو عنوان و فرض مذکور متضادند و جمع آنها محال است و برای توضیح این مطلب ناچارم معنی مدنی و اجتماعی بودن را بیان کنم. مدنی و اجتماعی مقابل توحش میباشد و وحوش و وحشیها حیواناتی هستند که به تنهایی زندگی می کنند و به تنهایی توانائی تحصیل وسیله زندگی دارند لذا بدون اینکه علاقه باحسان و کمک بدیگری داشته و یا اینکه انتظار کمکی داشته باشند زندگی می کنند

و هر موجود ضعیفتر از خودش را که به بیند مورد حمله قرار میدهد و نابودش می‌سازد ولی موجود مدنی از حیث ساختمان وجودی جوری است که به تنهایی قادر با ادامه زندگی نیست و حتماً باید با دیگران و با استفاده از نیروی عقلانی و مادی آنها بحیات خود ادامه دهد و این موجود مدنی و اجتماعی بعکس موجودات وحشی هر وقت با فردی نظیر خود تصادف می‌کنند نسبت با آنها اظهار علاقه نموده و اگر احتیاج بکمک داشته باشند با آنها کمک می‌کنند و اگر خود گرفتاری و احتیاج داشته باشد از آنها استظهار و استمداد می‌کنند و این اقتضای فطرت و طبیعت موجود اجتماعی است که فطرتاً میل دارد بدیگران خوبی کند و از آنها نیکی بیند و چون معنی اجتماعی بودن بشرح بالا معلوم شد و روشن گردید که اجتماعی بودن نوع انسان باین معنی است که این نوع از حیوان از حیث طبیعت و فطرت اولیه در زندگی و بقاء خود محتاج به وجود هم‌نوع خود میباشد و افراد آن باید بمعاونت و کمک یکدیگر بحیات خود ادامه دهد و هیچ فردی به تنهایی قادر به زیست و نشوونما و ادامه حیات نمی‌باشد و نیز شک نیست که نتیجه عقلی و منطقی فرض اجتماعی بودن انسانها اینست که آنها نه فقط اختلاف و تضاد منافع نمی‌توانند داشته باشند بلکه منافع و مصالحشان کاملاً مشترک است و هستی و حیات هر یک وابسته بوجود دیگران بوده و هر چیزیکه بمصلحت و سود یک فرد و یا افراد مخصوص تصور میشود مورد انتفاع سایرین هم میباشد و از هر چیزیکه آنها متضرر میگردند همان موجب اضرار سایرین هم هست.

سعدی حکیم ادب ایرانی میگوید:

بنی آدم اعضاء یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چه عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

گفته مذکور بقدری بزرگ و پرمعنی است که جا دارد در تفسیر و بیان آن کتابهایی نوشته شود و بطوریکه ادیب حکیم ما فرموده‌اند بنی آدم و نوع انسان در حقیقت یک پیکر و یک وجود است و افراد بمنزله سلولها و اعضای آن میباشند و شک نیست اعضاء و اجزای یک پیکر و یک موجود مرکب اشتراک منافع دارند و در دوزخ و دوزبان شریک میباشند و هر پیش آمدیکه در یک و یا چندتای آنها، و اثر به بخشد و آنرا آزرده و دردمند کند سایر اعضاء و اجزاء نیز مستقیماً از آن آزرده و دردمند میشوند.

و همانگونه که فیما بین اعضاء و اجزاء یک پیکر فرض اختلاف منافع و مصالح غیر ممکن است همینطور منافع اولاد آدم بهیچوجه تضاد ندارد نمی‌تواند هم داشته باشد چه بشریت یک خانواده و عاقله است و وجود همه افراد این خانواده بهم ارتباط دارد.

بنا بر مراتب مذکوره مسلم است که فرض اجتماعی و مدنی بودن نوع انسان با فرض وجود تضاد در منافع و مصالح افراد آن دو فرض کاملاً متقابل و متضاد میباشند که بهیچوجه قابل اجتماع نمی‌باشند و صرف اجتماعی بودن بمعنای اشتراک منافع داشتن است.

واقعیات را چه باید گفت ؟

ما در ضمن هفت مقدمه و بحث گذشته روشن کردیم اختلاف و تضاد و تعارض

منافع و مصالح انسانها افسانه‌ای بیش نیست و مسلم کردیم که آنها بر حسب اقتضای فطرت اولیه خود نسبت به یکدیگر حکم اعضای یک پیکر را داشته و همه در راه زندگی کمک و یار یکدیگرند و همه مردم دنیا در عین حال که هر یک، برای خود بمنظور تأمین وسایل زندگی و حفظ حیات خودشان فعالیت می‌کنند در همین حال خادم یکدیگرند و با کار و کوشش خودشان وسایل زندگی همدیگر را نیز فراهم می‌سازند.

و نیز در ضمن مباحث هفتگانه مذکور واضح شد که هستی و حیات انسانها نه فقط مزاحم یکدیگر نبوده بلکه کاملاً ارتباط و وابستگی بهم دارد و هیچ فرد با قطع نظر دیگران قادر بر زندگی نیست.

و هم از مباحث فوق معلوم شد که در فطرت و طبیعت اولیه انسانها بدی و بدخواهی وجود ندارد و آنها فطرتاً دارای غریزه و عاطفه عشق و علاقه با حسان در حق دیگران و نیکی کردن و ابراز کمک و محبت بآنها میباشند و بالاخره لازمه عقلی و منطقی مباحث متقابل مرقوم اینست که خواست‌ها و افکار و منطق انسانها نظیر هم نیست و ملاذها و نعمت‌های کره زمین هم کم و نا کافی نمی‌باشد و هنوز کره مذکور برای تأمین ضروریات زندگی اولاد آدم کافی است.

و لازمه صحت مقدمات و مباحث فوق الاشعار اینست که دنیا بهشت موعود همان مدینه فاصله فرضی فلاسفه بوده و انسانها نیز مانند فرشتگان معصوم بوده و نسبت یکدیگر عشق میورزیده‌اند و در دنیای بشریت جز وفا و صفا و صداقت و محبت و فداکاری و درستی و امانت و نوع دوستی وجود نداشته است نهایت ما از این دنیای زیبا بی‌خبر بوده‌ایم.

ولیکن متأسفانه واقعیت برخلاف اقتضای مباحث منطقی فوق میباشند زیرا در کره زمین و در محیط زندگی جنس دوبا که ما آنها را بعنوان انسانها یاد کردیم تضادها - تعارض‌ها دشمنیها - اختلافات - تنازع - مبارزات حادثه‌آشفتی ناپذیر بر سر منافع و وسایل زندگی فوق العاده زیاد است و وجود این تضادها و اختلافات واقعیت دارد و بهیچوجه قابل انکار نمی‌باشد و قسمت مهمی از بودجه کشورهای جهان صرف سازمانهای انتظامی و قضائی میشود که کار آنها فقط جلوگیری از تصادمات و اصطکاک مردم و حل اختلاف و منازعات و تنبیه متخلفین و عناصر شرور و مزاحم میگردد.

و وجود این همه زندانها و سیاه‌چالها و محاکم و قوای انتظامی که در همه جا به چشم می‌خورد و ما آنها را می‌بینیم و احتیاج دنیای بشریت را به آنها حس میکنیم و میدانیم که بدون این قدرتها زندگی آرام در هیچ جای کره زمین امکان پذیر نیست دلیل زنده و غیر قابل خدشه و انکار وجود تضاد منافع بین انسانها است

و چون واقعیت و مشهودات هرگونه دلیل خلاف را محکوم می‌نماید بنابراین از نظر اینکه تعارض و تضاد منافع در محیط زندگی بشر هست و وجود دارد و ما اینکه آنرا مشاهده میکنیم و با چشم‌های خود می‌بینیم بناچار باید بگوئیم که مقدمات و مباحث هفتگانه که مقتضای نفی مطلب مرقوم میباشند برخلاف واقعیت بوده و منطق واقعی نیست بلکه یکنوع سفسطه است و نباید نام آنرا دلیل و منطق نهاد.

اینها بیماریها و انحرافات است نه واقعات

در جواب سؤال فوق باید گفت که تمام مقدمات و مباحث هفتگانه فوق الاشعار مطالب منطقی و عقلی و غیر قابل تردید و تشکیک بوده و بهیچوجه قابل خدشه نمی باشند زیرا همه آنها مبنی بر دلایل قطعی طبیعی و منطقی لایزال فطری است و هیچ گونه حقیقت و واقعیت هم که مخالف آنها باشد وجود ندارد و نمی تواند هم وجود داشته باشد چه آنچه که در مباحث فوق الذکر بیان شده حقایق و واقعیات میباشند و یامستند بواقعیات و وجود دو واقعیت متضاد محال است و مواردیکه در ضمن سؤال بعنوان واقعیات بآنها اشاره شده واقعیات نمی باشد چه هرمنازعه و اختلافی ناشی از تضاد واقعی منافع نیست و ممکن است منشا اختلافات بیماریها و انحرافات اخلاقی افرادی نادر و غیر عادی باشد.

توضیح مطلب اینکه بحث علمی و احکام کلی بر روی طبایع عادی کلی است و افراد استثنائی احکام و قضایای کلی را باطل نمی کند ما در ضمن مقدمات و مباحث هفتگانه گذشته ثابت و مدلل کردیم که نوع انسانها و افراد عادی و معمولی آن از حیث طبیعت و فطرت اولیه مدنی و اجتماعی خلق شده است و بهیچوجه اختلاف و تضاد منافع ندارند و همیشه منافع آنها مشترک است و از کلمه انسان هم تمایل بانس و مانوس بودن بدیگران است این مطلب فهمیده میشود و البته منظور ما افراد عادی و معمولی و بالاخره سالم و طبیعی انسانها است و آنچه که بنام واقعیات در سؤال بالا بان اشاره شده مربوط با افراد بیمار و منحرف و غیر طبیعی است که بیماریها و انحرافات آنها نیز معلول علل دیگر نیست نه تضاد واقعی منافع و تضاد فاعلی منطوری - مقصود این جانب از اقدام بنوشتن این رساله شرح همین بیماریهای مهلک و انحرافات خطرناک است که از هر گونه سموم کشنده و سلاحهای نابود کننده وحشتناک تر بوده و هستی نوع بشر را بنا برودی و زوال تهدیدی می کند و فطرت آن را تغییر میدهد و به حیوان درنده و وحشی مبدل می سازد

این جانب بخوبی متوجه هستم که دست با اقدام بسیار بزرگی زده و مطلب فوق العاده مهمی را عنوان کرده ام که فهم درست آن درخور استعداد هر فرد عادی و معمولی نیست ولی سعی میکنم حتی المقدور با عبارات و بیان ساده و قابل فهم و درک برای عموم بنویسم و کوشش خواهم کرد که نکات دقیق و مطالب سنگین را در قالب الفاظ و کلمات ساده و معمولی بیان کنم تا هر خواننده ای بتواند آنها را بدرستی درک کند و از آنها آگاه گردد.

بطوریکه در مباحث گذشته مستدلاً بیان شد فطرت و طبیعت اولی بشری و نیز وضع ساختمان وجودی و نیازمندیهای گوناگون حیاتی و هم چنین فهم و ادراک او و عدم تقاعش بوضع موجود و عشق و علاقه اش به پیشرفت او را مدنی و اجتماعی ساخته و تمام افراد آن منافع مشترک داشته و در حرکت بسوی کمال و پیشرفت و ادامه زندگی لزوماً باید باهم دیگر تشریک مساعی نموده و به یکدیگر کمک و مساعدت نمایند تا بتوانند بخوشبختی و سعادت برسند.

و صلاح و مصلحت و منافع همه افراد بشر در اینست که با یکدیگر کمک نمایند و از سودیکی همه منتفع میگردند و این مطلب را حتی افراد معمولی و اطفال هم میز هم بدرستی درک

کرده می‌کنند و با این حال اگر بفرض محال خود افراد بشر و اولاد آدم متوجه هم نباشد واقعاً وجود همه آنها به‌همدیگر مربوط و وابسته است و مصلحت هیچ یک از مصلحت اجتماع و دیگران جدا نیست معهذ اچطور شده است که دردنیای انسانها این همه اختلافات و تصادمات بروز کرده این اشرف مخلوقات تاریخ حیات خودش را خون آلود نموده و با اینکه میدانسته است که هیچ فردی بدون دیگران نمی‌تواند زندگی کند چرا با هم نساخته و بمسالمت زندگی نکرده است.

با اینکه فطرت انسانها و طبیعت اولیه و احساسات و غرایز و احتیاجات و نیازمندیهای گوناگون و ساختمان بدنی و افکار آنها با آنها امر می‌کند که باید با هم زندگی کنند چرا بر خلاف همه مطالب فوق با همدیگر بدشمنی برمی‌خیزند؟ و حاضر نمی‌شوند بمسالمت و صلح و صفا زندگی کنند؟

و اینکه من می‌خواهم باین چراها جواب بدهم عوامل موجب نفاق در خانواده - بشری را معرفی کنم و از همه بشریت پیشرفته و از همه پیشوایان و راهنمایان انسانها اعم از مذهبی و سیاسی و علمی و غیره جداً می‌خواهم باین مطالب توجه کرده کاربرا که من شروع میکنم دنبال کنند و شاید بشریت را از ترس و اضطراب دائمی و از تصادمات و اصطکاک نابودکننده نجات دهند و بنظر من در این راه احتمال موفقیت افراد عادی از پیشوایان سیاسی بیشتر است بنظر من موحبات و عوامل ایجاد تضاد و تصادم فیما بین اولاد آدم بیمارها و انحرافات بعضی از افراد بشر از فطرت و طبیعت اولی انسانی است که در مظاهر و پرده‌های نوع بنوع و گوناگون تظاهر نموده است.

و برای توضیح این مطلب ناچارم بعقب برگردم بحث چهارم را با تعبیر و تفصیل دیگر بیان کنم در بحث مذکور گفتیم که آفرینش دنیای انسانها (۱) کاملاً سببی بر یک نظام دقیق و محکم علمی است این نظام محکم علمی بسیار دقیق و در تمام موجودات زنده اعم از بزرگ و یا کوچک بطور بسیار واضح دیده میشود و ما بخوبی از ملاحظه این موجودات درک میکنیم که هر کدام برای همان نحو از زندگی خلق شده‌اند که آنرا پیش گرفته‌اند و نیروی تشخیص و هم چنین تحصیل همه گونه نیازمندیها و ضروریات زندگی که ذاتی را از حیث فطرت و طبیعت اولیه خودشان دارند.

مگس‌ها برای ادامه زندگی مگسی و فیل‌ها جهت تعقیب زندگی فیلی همه وسایلی را اعم از مادی و جوارحی و یا فکری و مغزی دارند و این نیروها و اوزار را طبیعت و خلقت و بالاخره آفرینش در اختیار آنها قرار داده است.

و انسانها نیز برای زندگی انسانی خلق شده‌اند که نیروی لازم تشخیص و هم چنین تحصیل و بدست آوردن همه وسایل زندگی سرقوم را بطور طبیعی و فطری دارند.

و چون اینها یعنی انسانها اجتماعی خلق شده‌اند اینست که دستگاه آفرینش در فطرت و طبیعت اولیه آنها قدرت تشخیص راه ادامه زندگی اجتماعی انسانی و پیشرفت

۱ - چون دنیاها را دیگر را هنوز نمی‌شناسیم.

در آن راترار داده وطریق دفاع از حیات خودش را نیز بان آموخته است .
 ما از مطالعه در افتکار و رفتار انسانها ملاحظه میکنیم که هر یک از افراد آنها خودش
 را برای آن می خواهد و دوست میدارد که برای دیگران مفید بوده و مورد تشویق و تحسین
 آنها قرار گیرد و توجه و دلهای آنها را بخودش جلب کند و دیگران را نیز برای این دوست دارد
 که مورد تحسین و رضایت خاطر خودش باشند یعنی کاری بکنند که مطابق میل و موجب
 خورسندی خاطرش باشد .
 آفرینش با اعطاء این دو غریزه و غرایز انسانی دیگر زندگی اجتماعی را برای
 انسانها ضروری و در عین حال
 ناتمام



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی